

سیاست خارجی ایران بین سالهای 1500 تا 1941

کشوری در حال توسعه در ارتباط با جهان

چاپ 1966

نویسنده: دکتر روح اله رضانی

دانشگاه ویرجینیا، وُدرو ویلسون بخش دولت و امور خارجی

هدیه به دانشگاه ویرجینیا که من در مدت دهسال خدمت به آن در آن آزادی و شادی یافتم

هفت سال طول کشید تا دکتر رضانی تاریخ سیاست خارجی ایران جدید را از زمان تاسیس سلسله صفویه که مناطق مرکزی ایران باستان را تحت حکومت یک دولت در آورد، تا اشغال ایران در جنگ دوم جهانی را بنویسد. تفاوت اصلی دکتر رضانی با دیگر نویسندگان تاریخ ایران، در رابطه با کشورهای دیگر، در این است که بجای لعنت و نفرین کردن خارجی های بد سیرت و تسلط طلب، او بررسی منطقی از سیاست های سیاست سازان ایران را انجام میدهد، چه شاه های سیاست ساز باشند از سلسله های که در این دوران با توانائی مطلق حکومت میکردند و یا ملی گرا هائی که بعد از جنبش قانون اساسی (مشروطیت) بین سال های 1905 تا 1925 و حتی بین سال های 1941 تا 1954 سیاست خارجی ایران در دستشان بود. دکتر رضانی در این بررسی ویژگی های سیاست خارجی دوران های مختلفی را نشان میدهد که شباهت شگفت انگیزی به هم دارند. این کتاب در سال 1966 چاپ شده است، سیزده سال پیش از انقلاب اسلامی 1979 احتمالاً در اوایل دولت امیر عباس هویدا. آنچه به این کتاب ارزش فوق العاده ای میدهد پیش بینی پیغمبرانه نویسنده آن در آخر کتاب است که بر پایه فرض سرنگونی رژیم شاه، او پیش بینی میکند چگونه سیاست خارجی ایران از پایه تغییر خواهد کرد، همینطور که ما ناظر آن هستیم، بدون اینکه ویژگی های اصلی آن تغییر کند.

دکتر رضانی در مقدمه کتاب خود بیان میدارد که واقع بینی محض فرهنگستانی او مانعی در مقابل قضاوت انتقادی او نیست، تا وقتی که به شواهد معتبر و قابل اعتماد متکی باشد، زیرا خود داری او از قضاوت انتقادی از سیاست خارجی ایران حمل بر تائید جریان آن میشود.

نویسنده در مقدمه کتاب تئوری بکار گرفته شده خود را در بررسی تاریخ سیاست خارجی ایران را در دوران معین شده توضیح میدهد، در حالیکه خود را تئوریسن نمیداند اما از نیاز به این تئوری ها گریزی نمیبیند. دکتر رضانی به این نکته اشاره میکند که از آنجائی که ما در دنیای ابر قدرت ها و قدرت های بزرگ زندگی میکنیم، بیشتر تحقیق ها و تحلیل ها در رابطه با آنها است و کشورهای کوچک و سیاست خارجی آنها کمتر مورد توجه

قرار گرفته است. از طرف دیگر محققین کشور های در حال توسعه و یا کم توسعه یافته در رابط با قدرت های بزرگ بیشتر به بد نیتی و سیاست های امپریالیستی قدرت های بزرگ اشاره میکنند تا سیاست سازان کشور های در حال توسعه و ویژگی های آن سیاست ها. نکته دیگری که دکتر رضانی مطرح میکند این است که کشور های کوچک بطور کلی در رابطه با ابر قدرت ها و قدرت های بزرگ بررسی میشوند، مانند پیاده های شطرنج جهانی نه بطور انحصاری در چارچوب سیاست های یک کشور در حال توسعه. دکتر رضانی به جنبه های از سیاست خارجی ایران بعنوان نمونه یک کشور در حال توسعه تکیه و بررسی میکند که میشود در مورد کشورهای مشابه نیز بکار گرفته شود که از این قرار است. در سیاست خارجی هدفها، عمل ها، تکنیک ها، دیپلماسی در حالی که بررسی میشود باید رابطه انتقادی منطقی آنها شرح داده شود. بخصوص ارتباط هدف ها و امکانات رسیدن به آن هدفها باید بررسی شود. بنظر او مفهومی منطقی در سیاست خارجی باید مورد نظر باشد و معتقد است یک سیاست خارجی منطقی یک سیاست خارجی خوب است. مفهوم دیگری را که دکتر رضانی به آن اشاره میکند برای تعیین کردن دوران های متفاوت سیاسی معین است مانند "سیاست خارج سنتی" و "سیاست خارجی انتقالی". این تفکیک شامل سایر عوامل مورد تاکید او نیز میشود. مانند "سیاست سازان سنتی" و "سیاست سازان انتقالی"، "هدف های سنتی و انتقالی"، "تکنیک های سنتی دیپلماسی" و "تکنیک های دیپلماسی انتقالی". دیپلماسی سنتی ناهماهنگی بیشتری بین هدف ها و امکانات نشان میدهد تا دیپلماسی انتقالی که درجه ای از رابطه منطقی بین هدف ها و امکانات در آن مشاهده میشود. مفهوم دیگری را که رضانی در نظر میگیرد کنش بین، شرایط خارجی و سیاست خارجی، شرایط داخلی و سیاست خارجی، و شرایط داخلی-خارجی و سیاست خارجی است. کنش میان این سه مجموعه را او "دینامیک میان واره مثلثی" میخواند.

دکتر رضانی دوران 1500 تا 1905 را زیر عنوان دوران سیاست خارجی سنتی بررسی میکند. از تاسیس سلسله صفوی در 1499 تا سرنگونی این سلسله در 1722 سیاست خارجی ایران بیشتر از هر چیز گرفتار جنگ و صلح با ترکیه بود که دو بخش اسلام را نمایندگی میکردند که در بنیان خود تاب تحمل یکدیگر را نداشتند. شاه اسماعیل و طرفدارانش در تقدس او همعقیده بودند و حتی معتقد بودند که شاه اسماعیل خدا است. دکتر رضانی نشان میدهد که چگونه امپراطوری عثمانی از توسعه شیعیگری در سرزمین خود نگران بود و برای جلوگیری از توسعه آن چگونه بطور منظم شیعه های خود را تحت تعقیب قرار میداد و نابود میکرد. جنگ چالدران که در آن

شاه اسماعیل شکست خورد سرآغاز جنگ های دیگری میشود که تا حکومت شاه صفی ادامه پیدا میکند. قرارداد صلح ایران و ترکیه در 1639 تا نابودی سلسله صفویه در 1723 ادامه پیدا میکند که بگفته دکتر رضائی به نقل از تاریخ نویسان دیگر این دوران صلح طولانی یکی از دلایل پوسیدگی رژیم صفویه میشود. با اشغال اصفهان توسط افغان ها غرب و شمال ایران توسط روسیه و ترکیه اشغال میشود و بقای کشور ایران بطور جدی مورد تهدید قرار میگیرد. در حالیکه روسیه و ترکیه برای تقسیم ایران با هم گفتگو و معامله میکردند و شاه طهماسب میرزا استان های دریای مازندران را به روسیه میدهد تا از آن کمک برای جنگ با ترکیه بگیرد، نادر بیا میخیزد و موفق میشود سرزمین های ایران را دوباره متحد کند. سیاست خارجی نادر به گفته رضائی مانند شاهان صفویه در مرتبه اول بدست آوردن و نگهداشتن سرزمین های ایران است و در این راه از رقابت روسیه و ترکیه استفاده میکند.

ایران، بنابر تحلیل تاریخی دکتر رضائی، در اوایل قرن نوزدهم به شبکه سیاست های اروپائی ها کشیده میشود در حالیکه در ناتوان ترین موقعیت تاریخی خود قرار دارد. او در ادامه به علت های ناتوانی های ایران میپردازد. مانند سیاست نگهداشتن شاهزادگان در حرم که باعث میشد شاه جدید بدون تجربه کشورداری باشد. از طرف دیگر نیروی وحدت ساز مذهب شیعه از پادشاهی شاه عباس جای خود را به استبداد تمام شاه میدهد. و در نتیجه با پادشاهی یک شاه ضعیف سرزمین های ایران به خطر میافتاد. نبودن تجانس ملی و دستگاه مدیریت درباری متداوم یک پادشاه نیرومند را ضروری میکرد. در این قرن های اولیه سیاست خارجی ایران متکی به نیروی نظامی و جنگ بود و همواره هدف های جنگ و امکانات برای آن جنگ برابری نمیکردند. از جهت دیگر در این قرن ها خشک اندیشی "دگماتیسم" شیعه راه را به ورود اندیشه های روشنگرانه اروپا بسته بود و ایران در انزوای سیاسی و روشن فکری بسر میبرد. در زمان تسلط آقا محمد خان سر سلسله قاجار بر ایران، امپراطوری باستانی ایران که نادر شاه بسرعت بوجود آورده بود به همان سرعت متلاشی شده بود و ایران از اروپای صنعتی و با اندیشه متجدد کاملاً عقب افتاده بود و شدیداً متکی به پادشاهی بود که بر آن حکومت میکرد.

سیاست خارجی ایران در قرن نوزدهم شباهت زیادی به قرن های پیشین داشت، در صورتیکه شرایط خارجی بشدت تغییر کرده بود. از جهت داخلی کشور شدیداً به یک پادشاه نیرومند متکی بود تا نبودن جای تجانس و انسجام ملی را پرکند. دوران مشکل جانشینی شاه بعد از مرگ او بر سر جای خود باقی مانده بود و دوران انتقالی

پادشاهی همواره دوران بحرانی بود. گذشته سازی و گرائی برای پس گرفتن سرزمین های از دست رفته کشور را به جنگ هائی کشید که برای آن آماده نشده بود و مانند همیشه هدف ها با امکانات مطابقت نمی کرد. با آغاز قرن نوزدهم ایران به سیاست اروپائی ها کشیده شد و رقابت روسیه، انگلیس، و فرانسه در ایران آغاز شد. انگلیس دو قرار داد با ایران بست تا دست روسیه و فرانسه را از هندوستان دور نگهدارد. دکتر رضائی برای نشان دادن ویژگی های سیاست خارجی ایران در این قرن، مانند نابرابری هدفها و امکانات و واقع بینانه نبودن سیاست خارجی ایران می پردازد. فتحعلی شاه برای پس گرفتن گرجستان از روسیه وارد دو جنگ با روسیه میشود، که بنابر تحقیق و تحلیل دکتر رضائی در جنگ دوم ایران ناتوان تر از جنگ اول بود. در حالیکه در جنگ اول با روسیه ایران به دنبال پس گرفتن گرجستان مسیحی بود، که از دوران صفویه انبار برده گیری دولت های ایران بود و برای آخرین بار آقامحمد خان مردم آن را غارت و قتل عام کرد. این جنگ از 1804 تا 1813 ادامه پیدا کرد و با شکست کامل ایران و از دست دادن سرزمین های جدید منجر شد. جنگ دوم که در 1826 آغاز شد در 1828 با اشغال تبریز توسط روس ها پایان یافت و ایران سرزمین های بیشتری را در آن از دست داد. هر دو این جنگ ها بعنوان نمونه بارز ویژگی های سیاست خارجی ایران که شامل: نبودن همسانی بین هدف ها و امکانات و گذشته سازی با هدف دوباره سازی ایران بزرگ نادر شاه بود. ایران برای باز پس گرفتن هرات در قرن هیجدهم چندین بار وارد جنگ شد که آخرین بار در دوران ناصرالدین شاه ایران را با انگلیس وارد جنگ کرد که پس از آن ایران استقلال افغانستان را پذیرفت. قاجار ها در قرن هیجدهم هرگز بطور جدی به اصلاحات داخلی که علت اساسی ناتوانی ایران بود دست نزدند و با ایران ناتوان از جهت داخلی سیاست های تهاجمی را در پیش می گرفتند که آنها را با کشورهای اروپائی نیرومند روبرو میکرد.

رژیم قاجار ها ناتوان از درک دنیای جدید و پیشرفته و عاجز از بکار گرفتن ابزار های نو تولید ثروت در اقتصاد و صنعت برای کسب درآمد به دادن امتیازات اقتصادی به روس و انگلیس رو میاورد که به هر شکل که به آن نگاه کنیم استقلال ایران را بطور کلی بخطر می انداخت. دکتر رضائی در بررسی این سیاست، سیاست سازان سنتی ایران تصویر روشنی از نابودی استقلال اقتصادی ایران را ترسیم میکند. سیاست سازان اقتصادی و سیاسی ایران در این دوران تأثیری ویرانگر بر روانشناسی سیاسی و اقتصادی ایرانیان گذاشتند که هنوز ادامه دارد. در اینکه ایران میباید با اروپای پیش رفته ارتباط اقتصادی میداشت شکی نبود. اما مشکل در این بود چه هدفهائی در

این ارتباط میباید بطور روشن تعقیب میشد. هدف قاجار ها از دادن امتیازات به انگلیس و روسیه فراهم کردن خرج دربار و ادامه رژیم آنها بود تا ساختن زیر بنای اقتصادی و فراهم کردن زمینه رشد صنایع داخلی که هر دو اینها بدون آموزش و پرورش متجدد و دولت مرکزی نیرومند با دستگاه متجدد دادگستری و برابری مردم در مقابل قانون امکان پذیر نبود. در این دوران بقای اسمی استقلال ایران بدهکار به رقابت انگلیس با روسیه در ایران و ترکیه بود. انگلیس به ایران و ترکیه مستقل برای جلوگیری از توسعه ارضی روسیه احتیاج داشت و برای آن کوشش میکرد.

دکتر رضوانی انقلاب مشروطیت یا قانون اساسی را در چارچوب تغییرات شرایط داخلی که بر سیاست خارجی تاثیر قابل ملاحظه ای میگذارد بررسی میکند. انقلاب مشروطیت نه بر اساس دمکراسی و تشکیل مجلس بلکه انقلابی ملی گرا است که مجلس و قانون اساسی را برای رهایی از تسلط اقتصادی و سیاسی روس و انگلیس برپا میکند. ملی گراهانی که از 1905 سیاست ایران را شکل میدهند بدنبال استقلال کامل ایران هستند و برای رسیدن به این منظور واقع بینی سیاسی از خود نشان نمیدهند و هدفی را در کوتاه مدت انتخاب میکنند که با توانائی های آنها برابری نمیکند. قرار داد 1907 روسیه و انگلیس که به رقابت بیش از یک قرن این دوکشور در ایران بطور موقت پایان میدهد؛ ایران را در بدترین شرایط قرار میدهد. در این دوران سیاست خارجی ایران از دست شاه و دربار خارج میشود و به دست ملی گرا ها میافتد. دوگانگی مشروطه طلب ها و سلطنت طلب ها نبودن وحدت ملی را بیشتر میکند، که روسیه از آن بشدت استفاده میکند. به نظر دکتر رضوانی شدت اشتیاق ملی گراها به استقلال و عجله آن ها برای رسیدن به این منظور باعث میشود سیاست خارجی منطقی را دنبال نکنند. با در نظر گرفتن اینکه نفوذ انگلیس و بیشتر از آن روسیه که بیش از یک قرن طول کشیده بود تا به این درجه برسد احتیاج به زمان طولانی تری داشت تا از بین برده شود.

پیدایش شرایط تازه سیاسی مانند جنگ اول جهانی و انقلاب بلشویکی روسیه بین سال های 1914 تا 1921 با نبودن دولت نیرومند مرکزی مشکلات سیاسی و اقتصادی فراوانی را ایجاد کرد. با وجود اینکه در زمان شروع جنگ اول جهانی قزاق های روسیه شمال را اشغال کرده بودند و کشور زیر قرار داد 1907 انگلیس و روسیه عملاً استقلال خود را از دست داده بود، ایران خود را بیطرف اعلان میکند در حالیکه نه میتواند از بی طرفی خود دفاع کند و نه روسیه و انگلیس و ترکیه حاضرند به آن احترام بگذارند. نمونه ای از سیاست خارجی غیر واقع

بینانه است که باعث میشود ایران تمام خرابی های جنگ را تحمل کند بدون اینکه بعد از جنگ منافی شامل آن بشود. انقلاب بلشویویکی برای مدت کوتاهی به سیاست سازان ایران فرصت میدهد تا نفوذ روسیه را در ایران کم کنند اما بزودی با نفوذ کمونیست های طرفدار روس در آذربایجان و گیلان روبرو میشوند. در این دوران با نبودن یک شاه پر قدرت سیاست خارجی ایران به دست مشروطه طلب ها و لیبرال ها میافتد که به نظر دکتر رضائی سیاست خارجی ایران تا حدودی معقول و منطقی میشود.

نمایان شدن رضا شاه بصورت مرد نیرومند ایران بین سال های 1921 تا 1925 و رژیم او بصورت شاه ایران را دکتر رضائی دوران انتقالی سیاست خارجی ایران مینامد. دکتر رضائی تغییر کردن شرایط داخلی را که به سیاست خارجی ایران تاثیر قابل ملاحظه ای میگذارد در دوران بقدرت رسیدن رضا شاه و اصلاحات داخلی او بررسی میکند. رضاه شاه با پی ریزی پایه های یک دولت ملی و مستقل بیشتر در چارچوب تحمیل اراده خود به سیاست پیشه های ایران که نمیتوانستند و یا هدف سیاسی آنها در شکل دادن به یک دولت ملی مرکزی نیرومند نبود، شرط یک دولت مرکزی نیرومند را برای اجرای سیاست خارجی مستقل و ملی با برقراری دیکتاتوری خود فراهم میکند. در این دوران شرایط خارجی همچنین تغییر کرده بود. روسیه و انگلیس رقابتشان در ایران دوبار از سر گرفته شده بود با نام جدید دشمنی سوسیالیسم و سرمایه داری. هر دو کشور یک دولت مرکزی نیرومند را در جهت منافع خود میدیدند و برای اینکه امکانات رقیب را در ایران ناتوان کنند از دخالت در امور داخلی ایران برعکس دو دهه اول قرن بیستم خود داری میکردند.

رژیم رضا شاه به نظر دکتر رضائی بطور قابل ملاحظه هدف ها و امکانات سیاست خارجی را باهم برابر میکند و سیاست خارجی معقولی را دنبال میکند. هر چند که به علت نبودن این ویژگی رژیم رضاشاه در جنگ دوم جهانی به اشغال ایران توسط انگلیس و روسیه منجر میشود. دکتر رضائی سیاست رضاشاه را برای استقلال از روسیه و انگلیس بررسی میکند. در این دوران روسیه بخاطر روابط اقتصادی وسیع و یک طرفه خود نفوذ قابل ملاحظه ای در ایران داشت، همچنین انگلیس با داشتن امتیاز نفت جنوب و تسلط بر خلیج فارس استقلال ایران را بخطر می انداخت. دکتر رضائی سیاست خارجی رضاشاه را با انگلیس و روسیه به منظور رهایی ایران از زیر نفوذ سنتی این دو کشور به تفصیل بررسی میکند. رضاشاه در سیاست خارجی خود با روسیه بیشتر به مشکلات برخورد میکند تا انگلیس؛ برای همین یک فصل از کتاب به سختی روابط روسیه و ایران اختصاص داده شده است. رضا

شاه موفق میشود قراردادهای کاپتالاسیون را با هر دو کشور لغو کند. همچنین او در 1933 به اولین اقدام برای ملی کردن نفت دست میزند و قرار داد داری را لغو میکند که منجر به قرار داد جدیدی میشود که منافع بیشتر برای ایران داشت.

یکی دیگر از سیاست های مهم رضاشاه که دکتر رضانی به آن میپردازد سیاست دوستی با همسایه های ایران مانند ترکیه، عراق، و افغانستان است. او به این نکته اشاره میکند که جنگ های ایران و ترکیه علاوه بر اینکه دو کشور را تضعیف کرد همچنین باعث شد که ایران از راه ترکیه با اروپا ارتباط نداشته باشد و از راه روسیه برای با اروپا ارتباط داشته باشد. همینراه ارتباط باعث نفوذ اقتصادی و سیاسی روسیه در قرن نوزدهم در ایران شد. ویژگی دیگر سیاست خارجی ایران که رابطه با کشور سوم برای محدود کردن نفوذ انگلیس و روسیه بود توسط رضا شاه دنبال شد. این نیروی سوم بین آلمان و آمریکا برای ایران تغییر میکرد و سرانجام رضاشاه آلمان را برای توسعه صنعتی ایران انتخاب میکند که در پایان او را از تخت سلطنت به پائین میکشد. جنبه دیگر انتخاب نیروی سوم آلمان فاشیست بجای آمریکای دمکرات این بود که تعقل رژیم استبدادی بجای دمکراسی در میان سیاست پیشه های ایران ریشه دواند همانند کمونیست های ایران که مفتخرانه برای دیکتاتوری پرولتاریا کوشش میکردند. تحلیلی که دکتر رضانی از سیاست خارجی ایران از 1500 بر اساس تحقیق در منابع درجه اول میدهد تصویر روشنی از تاریخ معاصر ایران بخواننده میدهد. از آنجا که معقول بودن سیاست خارجی به نظر دکتر رضانی نشانه درست بودن آن است، معقول بودن و نامعقول بودن سیاست سازان ایران معین میشود. خواننده در زمان مطالعه این کتاب احساس میکند چه وقت سیاست پیشه های ایران به راه نادرست و چه وقتی به راه درست میروند برای نتایجی که آن سیاست ها ببار میآورد. جلد اول و همچنین جلد دوم سیاست خارجی ایران دکتر رضانی بدون تردید کتاب های سیاسی و تاریخی هستند که هر ایرانی سیاست پیشه باید آن را مطالعه کند. ارزش تحلیل سیاسی این دو کتاب بسیار زیاد و مهم است.

کامبیز باسطوت Friday, July 20, 2007 info@iranpolitics.org

به خاطر اهمیت بخش نتیجه کتاب ترجمه کامل آن بدنبال بررسی این کتاب آورده شده است.

نتیجه

بررسی نزدیک به چهار و نیم قرن دینامیک کنش میانه واره سه جانبه سیاست خارجی ایران چند کلی گویی را امکان پذیر کرده است. این مربوط میشود به هر دو ماهیت و جریان سیاست. ما در اینجا اقدام به معین کردن ویژگی های اصلی، تکنیک های دیپلماسی خارجی، و ضریب ها و نیروهای میکنیم که سیاست خارجی ایران را شکل داده اند.

ضریب ها و نیروها

موقعیت جغرافیائی: موقعیت جغرافیائی مهمترین عامل تعیین کننده و اثر گذارنده بر سیاست خارجی ایران بوده است. ایران پلی بین خاورمیانه و غرب و جنوب آسیا، بین روسیه و خلیج فارس و از راه تنگه هرمز بین روسیه و دریای عمان و دریای عرب بوده است، قرن ها گذرگاهی برای تجارت پایا پای، تسخیرکننده گان، و مدافعان منافع امپراطوری در جنوب و شمال فلات ایران بوده است. در هر صورت، از آغاز قرن نوزدهم با برخورد منافع و رقابت قدرت های اروپائی در ایران؛ ایران برای اروپائی ها اهمیت قابل ملاحظه سوق الجیشی پیدا کرده، که هنوز آن را حفظ کرده است.

رقابت قدرت های بزرگ: در قرن هیجدهم، کشمکش بین جاه طلبی های ارضی روسیه و امپراطوری عثمانی در ماورای قفقاز و شمال ایران نفوذ قابل ملاحظه ای بر سیاست خارجی ایران وارد کرد؛ و همینطور در قرن نوزدهم رقابت مداوم انگلیس و روسیه عامل مسلط در سیاست خارجی ایران بود. در دوران 1907 تا 1916 سیاست دو رقیب هماهنگ شد، که یک انحراف موقتی و محرک آن تحمیل تهدید آلمان بود. موافقتنامه 1907 انگلیس و روسیه ایران را موقتاً از نقش سنتی منطقه بی طرف بین روسیه و هند انگلیس برداشت. بعنوان منطقه بیطرف برای انگلیس، ایران از مقداری آزادی عمل بهره مند بود؛ اما بعنوان سرزمینی تقسیم شده بین دایره های نفوذ انگلیس و روسیه، ایران بهر منظور عملی استقلال خود را از دست داد.

انقلاب بلشویکی عنصر تازه ای را با نتایج زیاد مطرح کرد. ایدئولوژی "دشمنی سوسیالیزم و سرمایه داری" به رقابت نیروها در قرن گذشته اضافه شد. کمونیسم بعنوان ابزار سیاست خارجی روسیه نه تنها تهدیدی بود بدون سابقه برای استقلال ایران بلکه خطری بود برای روش زندگی ایرانی ها. طلوع یک دولت نیرومند مرکزی به رهبری رضاشاه، بی میلی رژیم جدید روسیه برای دخالت آشکار در امور داخلی ایران، و سیاست بدون دست

درازی انگلیس، به ایران امکان داد تا به آزادی سیاسی و اقتصادی بی سابقه ای از بریتانیای بزرگ و روسیه بین دو جنگ جهانی نایل آید. هماهنگی ایران و آلمان که در وهله اول انگلیس و روسیه آن را تحمل میکردند، اگرچه به دلایل مختلف، به این جریان آزادی کمک کرد. اما اشغال روسیه توسط آلمان این تحمل را از بین برد، و اتحاد بین بریتانیای کبیر و روسیه در دوران جنگ دوم جهانی مانند دوران 1907-1916 سیاست سازان خارجی ایران را با یکی از سخت ترین شرایط خارجی روبرو کرد. کوتاهی برای روبرو شدن واقع بینانه با این شرایط، اشغال ایران توسط متفقین را در 1941 به همراه آورد.

گذشته همواره حاضر (گذشته سازی): از قرن شانزدهم تا بحال، ایران برای گذشته بزرگش با شکوه شده است. شاه اسماعیل در کشور دوباره بوجود آورده خود، تلاش کرد که مرزهای گذشته باستانی ایران را دوباره ایجاد کند. حاکمان توانای دیگر صفوی سعی کردند مرزهای بنیان گذار سلسله را که به آن رسیده بود حفظ و یا توسعه دهند. با طلوع نادر مرزهای صفوی دوباره سازی شد، که به هر منظور تجربی بعد از اشغال افغان ها، روسیه و ترکیه بطور کلی ناپدید شده بود. در دوران قاجار ها، مرز های ایران دوران باستان آنچنان تخیل قاجارها را اشغال نکرده بود که بزرگی امپراطوری ایران در دوران نادرشاه کرده بود. در قرن نوزدهم، آرزوی بدست آوردن مرزهای این امپراطوری برای سرزمین باستانی ایران مسئول بزرگ جنگ های طولانی و مناقشات مرزی بود. نبودن اتحاد ملی: نبودن اتحاد ملی یکی از مهمترین عوامل تاثیر گذار بر سیاست خارجی ایران بود. نبودن تجانس اجتماعی به نبودن اتحاد ملی کمک کرد. این میتواند به دوران باستانی پیش از مهاجرت مردم ایران به شرق ایران رد یابی شود. دوگانگی متمایز بین سکونت یافته گان و نیمه سکونت یافته گان عنصر این دوران پیشین است، سیستمی که با زرتشتیان تهی شد بخاطر رده بندی اجتماعی تعیین شده زرتشتیان. درحالیکه، حتی اسلام "دمکرات" گسترش میافت، با فیلسوف هائی که جامعه ایده ال دوران پیش از فنودالی را جامعه ای با سلسله مراتب و با انسان هائی در رده های مختلف و تقسیم شده به طبقه های گوناگون تعریف میکردند. ایران جزئی از "اجتماع بزرگ اسلام" شد، اما اسلام نتوانست به اختلافات قومی، زبانی، ایلیاتی و غیره فائق آید. در حقیقت، یک دوگانگی دیگر که بین عرب و عجم بود به جامعه ایرانی اضافه کرد. اشغال ایران توسط سلجوق های ترک و مغول ها تقسیم های بیشتری را اضافه کرد. دشمنی بین ترک ها و فارس ها غالباً تمامیت ارضی ایران را تهدید میکرد.

انقلاب مشروطیت دوگانگی دیگری را در جامعه ایرانی وارد کرد. در آغاز قرن بیستم، دشمنی ایدئولوژیکی و سیاسی بین مشروطه طلب ها و سلطنت طلب ها کشور را به هرج و مرج انداخت. پدیدار شدن بلشوییک ها در روسیه و نمایان شدن کمونیسم در ایران به مشکل نبودن تجانس ملی و سازگاری سیاسی شدت بخشید. ملی گرائی نتوانست تولید وحدت ملی کند، و کمونیسم برای جلب متحدین در ملت تقسیم شده به رقابت پرداخت. بخاطر نبودن وحدت ملی بیشتر تصمیم های سیاست خارجی بی اثر میشد، و موفقیت های نسبی رضاشاه به مقدار زیادی مدیون توانائی او برای تحمیل کردن درجه ای بی مانند از رفتار تائیدی بود. استعفای او سیاست را دوباره به هرج و مرج انداخت اما حضور سربازان خارجی از به هم پاشیدن سیستم سیاسی جلوگیری و به پایداری آن کمک کرد. با وجود این، گروه بندی سیاسی، دسته بندی، ایلیاتی گری، و محلی گرائی در حزب های سیاسی، روزنامه های گروهی، و مجلس تیکه تیکه شده خود را نشان دادند.

نفت: کشف نفت به مقدار تجارتي در ایران به اهمیت استراتژیک کشور افزود، و موضوع رقابت بیشتر بین قدرت های بزرگ شد، و بنابراین به سیاست سازان مشکل تازه ای را تحمیل کرد. در 1901 وقتی که اولین امتیاز نفت گرفته میشد، یک فریب لازم بود تا خرابکاری قابل پیش بینی روسیه پشت سر گذاشته شود. رقابت نیروهای بزرگ برای گرفتن امتیاز نفت ادامه پیدا کرد و به دهه های 1920 و 1930 کشید. نفت همیشه "بلاى سیاه نبود" طوریکه ایرانیان آن را مینامند. در آغاز دهه 1920 امتیازهای نفتی در مقابل شرکت های آمریکائی گرفته شد، به امید مقابله با فشارهای انگلیس و روسیه و تضمین کمک های مالی از ایالات متحده. این واقعیت که هیچ امتیازی به آمریکائی ها عملاً داده نشد به این معنی نبود که ایران کاملاً شکست خورده بود، برای اینکه ایران موفق شد برای مدتی در بازی آمریکا را بر علیه دو کشور دیگر بکار ببرد و این حرکت به هر ترتیب کمک کرد تا راه امکان توسعه انحصار ترسناک امتیاز نفت شمال به بریتانیا بسته شود. از جهت بیان مثبت، در آمد نفت بر قدرت مالی کشور اثر گذاشت و درجه ای از صنعتی شدن را امکان پذیر کرد، که احتمالاً بدون چنین درآمدی امکان پذیر نبود. نفت یک سرمایه بود همانطور که یک بدهکاری بود؛ بطورکلی بستگی به متغیر های دیگر داشت. در دست سیاست سازان مطلع و واقع بین، نفت میتواند مهمترین عنصر قدرت ملی ایران باشد.

پادشاهی: نهاد کهنسال پادشاهی همواره مهمترین سازنده سیاست خارجی در ایران بوده است. اگرچه از آغاز کشور با پادشاهی معین میشد، در قرن شانزدهم، شیعیگری در سیاست خارجی نقش بزرگی بازی کرد. سپس یک تغییر بزرگ در طبیعت نهاد پادشاهی پدیدار شد و با زمان مرگ شاه عباس در 1629 پادشاهی مطلق نهاد شیعیگری را احاطه کرد. قدرت و ضعف شخصیت پادشاه حکومت گر یک عامل اصلی در سیاست خارجی ایران بود.

در غیاب یک پادشاه نیرومند بین جنگ اول جهانی و نشستن رضا شاه به تخت پادشاهی ایران، بعضی از پشتیبانان جنبش مشروطیت نقش مسلطی برای تعیین و اجرای سیاست خارجی ایران داشتند. بهترین نمونه ها مستوفی الممالک، قوام السلطنه، مشیرالدوله، و سید زبالدین هستند. چندین تصمیم قابل ملاحظه سیاست خارجی در دولت های آنها گرفته شد، که شامل امضاء کردن عهدنامه 1921 با روسیه و رد کردن توافق 1919 با انگلیس میشود. وجود ناپایدار مجلس پیش از برآمدن رضا شاه فرصت کمی به نمایندگان داد تا نقش قابل ملاحظه ای در ساختن و اجرای سیاست خارج داشته باشند. در هر صورت جای تردید است که مجلس میتواند کار زیادی انجام دهد حتی اگر از دوران متوالی برخوردار بود. اگرچه نمایندگان بعضی کوشش هایی را کردند. استخدام مورگان شوستر بدون گرفتار های مهم نبود. مجلس چهارم با استخدام دکتر میلسویچ و در دادن پیشنهاد امتیاز نفت به علاقمندان آمریکائی و در خواست روشن کردن شرایط عهدنامه 1921 با روسیه نقش قابل ملاحظه بیشتری بازی کرد. علاوه تلاش کابینه و مجلس، ساختن و اجرای تصمیم های سیاست امور خارجه در قرن بیستم مانند قرن های پیش از آن بدست شاه افتاده بود، که بنابراین شخصیت او نقش حیاتی و قابل ملاحظه ای برای سیاست خارجی ایران داشت. یک پادشاه نیرومند میتواند سیاستی را یک دست نگهدارد و سیاست خارجی خود را تا حدودی موثر کند. استقلال ایران بستگی نزدیک و گره واره ای به شخصیت مردی داشت که بر تخت نشسته بود. نبودن وحدت ملی یک پادشاه نیرومند را نه تنها برای یک سیاست خارجی موثر بلکه برای بجاماندن کشور حیاتی میکرد.

شیعیگری: ایدولوژی شیعه شاید بیشتر از هر عامل دیگری به تنهایی به نیرومندی ایران مدرن کمک کرد. در قرن شانزدهم، علاوه تقسیمات بیشمار در جامعه نیروی محرک آن حکومت را منسجم کرد. در قرن شانزدهم و بخشی از قرن هفدهم شیعیگری عامل مسلط در سیاست خارجی ایران بود، اگرچه هرچه زمان بیشتر گذشت

پادشاهی مطلق نیروی شیعیگری را کم رنگتر کرد اما تا حدودی نفوذ آن در سیاست خارجی ایران تا قرن نوزدهم ادامه پیدا کرد، مخصوصاً در دوران حکومت فتحعلی شاه. نقشی که علمای شیعه در انقلاب مشروطیت بازی کردند و همینطور در جلوگیری کردن از نقشه رضا شاه برای یک ایران جمهوری قابل ملاحظه بود.. از 1925 تا 1941 تقریباً نفوذ شیعیگری در سیاست خارجی ایران ناچیز بود.

ملی‌گرایی: ملی‌گرایی مهمترین عاملی بود که در سیاست خارجی ایران در دوران 1905 تا 1941 نفوذ داشت. جنبش مشروطیت از پایه یک جنبش ملی بود. هدف آن بطور قابل ملاحظه ای از بین بردن کنترل انگلیس و روسیه بود. ملی‌گرایی ادراک منافع ملی را وارد سیاست خارجی ایران کرد. سیاست‌سازانی که به تازگی برآمده بودند شروع به حرف زدن از منافع ملی کردند. موثرترین سخن‌گوی آن، در هر صورت، رضا شاه بود. مسلماً او یک نظریه پرداز نبود؛ او سخن رانی را بی ارزش میدانست. همچنین او فکر روشنی نداشت که چگونه ملتی را آرزو دارد بسازد. او یک کمال‌آتاتورک نبود؛ اما او معمار استقلال ایران بود. او مانند سایر پادشاهان مطلق ایران از فانی بودن رنج برد، اما در رابطه با نیروهای خارجی رضاشاه اولین پادشاهی بود که بشدت به منافع ملی ایران اشتغال داشت.

نفوذ ملی‌گرایی در سیاست خارجی ایران همواره خوب نبود. حتی رضا شاه از ملی‌گرایی افراطی مصون نماند، درحالی‌که در بیشتر دوران حکومتش خونسردی خود را حفظ کرده بود. اعتماد به نفس بیش از اندازه رضاشاه، نفرت افراطی او از روس‌ها، و دوستی زیاد از حد او با آلمان، بقیمت پادشاهی او تمام شد. شیفتگی ملی‌گرایی خیلی از سیاست‌سازان مجلس و کابینه مسئول اشتباهات بزرگی بین سال‌های 1907 تا 1916 بود. سیاست بیطرفی مستوفی الممالک نمونه بارز آن است. در قرن بیستم معمولاً ملی‌گرایی سیاست‌سازان را کور کرده بود به همان روشی که شیعیگری از قرن شانزدهم تا نوزدهم عمل کرده بود. بعضی از سیاست‌سازان دوران گذار، خشکی، دگماتزم، و واقع بین نبودن را از سیاست‌سازان سنتی به ارث برده بودند.

ویژه گی های اصلی

استقلال: نمایانترین ویژگی سیاست خارجی ایران بین سال‌های 1500 و 1941 تعهد به استقلال غیر قابل نادیده گرفتن ایران بود. تعهد به احساسات میهن پرستی در انحصار سیاست‌سازان دوران انتقالی نبود. به غیر از چند استثنا، پادشاهان ایران تا پیش از جنبش مشروطیت سخت تلاش کردند تا استقلال ایران را نگهدارند. آنها حماقت

های مرگباری را مرتکب شدند، اما آنها خود را با ایران معین می‌کردند که استقلال آن برای بجاماندن رژیم و سلسله‌شان ضروری بود.

ایران بزرگ: معمولاً، در قلب این ایران بزرگ تصور یک گذشته باشکوه قرار دارد. از آغاز وجود ایران مستقل در دوران جدید، سیاست‌سازان آن تلاش می‌کردند مرزهای باستانی ایران را دوباره ایجاد کنند. ایجاد کردن ایران بزرگ مسئول جنگ‌های زیادی با قدرت‌های کوچک و بزرگ بود. ادعای ارضی به گرجستان باعث دو جنگ با روسیه شد و ادعای ارضی به هرات باعث جنگ با بریتانیای کبیر شد. مناقشات مرزی با ترکیه، روسیه، و افغانستان اراده ایران را برای پس گرفتن سرزمین‌های از دست رفته را با چانه زدن نشان می‌دهد که ضعیف‌تر از آن بود که به زور اسلحه آنها را پس بگیرد. امپراطوری ایران مرده بود، اما رویای آن به زندگی خود ادامه می‌داد. ایران بزرگ نه تنها ویژگی پایه‌ای سیاست‌سازان سنتی ایران بود بلکه ویژگی پایه‌ای سیاست‌سازان دوره انتقالی نیز بود. گروه نمایندگان ایران در کنفرانس صلح پاریس، که پذیرش آن رد شد، درخواست گرفتن سرزمین‌های، ماورای دریای خزر را که شامل مرو، خیوه تا آمو دریا بود کرد و همینطور در خواست بعضی نواحی در قفقاز و سرزمین‌هایی را در عراق تا اروند رود را کرد. همچنین رضاشاه ادعای مالکیت بحرین را دوباره مطرح کرد. *واقعگرا نبودن*: این عبارت در این تحقیق بکار برده شده است برای نشان زدن به ناهماهنگی بین هدف و توانایی در سیاست خارجی ایران با دیگر کشورها بین سالهای 1500 تا 1941. در اولین قرن‌ها بعد از قدرتمند شدن ایران این تمایل قابل مشاهده است، اما در قرن نوزدهم بیشتر نشان داده می‌شود، وقتی که بدون توجه به ناتوانی‌ها، ایران به جنگ رو می‌آورد. دو جنگ فتحعلی شاه با روسیه نمونه‌های بارز واقعگرا نبودن است. معین کردن هدف‌هایی که ماورای دست رسی کشور به آن بود تنها در انحصار سیاست‌سازان سنتی ایران نبود. هدف ملیگراها برای استقلال مطلق بدون توجه به وضعیت هرج و مرج داخلی و گردهمائی 1907 روس و انگلیس بطور قابل ملاحظه‌ای مسئول بیرون آمدن از توهم ایرانی‌های ایدالیست بود و ضربه قابل ملاحظه‌ای به استقلال کشور بود. در جنگ جهانی اول بی‌تناسبی بین هدفها و امکانات در سیاست بی‌طرفی ایران وجود داشت. اعتقاد خیلی خوبی بود چنانچه ایران می‌توانست خود را از کنترل خارجی و اشغال بخاطر اتحاد با آلمان خلاص کند، آلمانی که بیشتر از یک بار به ناتوانی خود به ملی‌گراها برای فراهم کردن اسلحه و مهمات اعتراف کرده بود.

رضا شاه در بیشتر دوران حکومت خود یک واقع گرائی بی سابقه ای را آشکار کرد، با انتخاب کردن هدف هائی که در حد امکانات کشور بود. سیاست های او با روسیه، بریتانیای بزرگ، و همسایه های مسلمان بطور قابل ملاحظه ای با درجه ای از همسازی بین هدف و امکانات معین شده بود. با در نظر گرفتن این گذشته، تصمیم او برای آماده باش ارتش در مقابل روسیه و بریتانیای کبیر مایوس کننده بود. اعتماد بنفس بیش از حد رضا شاه و واقعگرا نبودن او در این مورد به بحران ایران در 1941 کمک نکرد.

تکنیک های دیپلماسی

در حالیکه ایران کم کم به یک کشور کوچک و ناتوان تبدیل میشد، تکیه به تکنیک های مختلف دیپلماسی بجای نیروی نظامی آرزوشده، افزایش میافت. در چند قرن اول نیرومند شدن، معمولاً ایران برای رسیدن به هدفهایش به نیروی نظامی متوسل میشد. اما در قرن نوزدهم، همانطور که کشور مدام ناتوانتر میشد، سازندگان سیاست خارجی ایران بدنبال نگهداشتن منافع کشور با ابزارهای مختلف دیپلماسی بودند.

موازنه: مبتکر این دیپلماسی میرزا تقی خان که در ایران بنام امیر کبیر شناخته میشد بود. نظریه او این بود که ایران میباید با رد کردن درخواست های هردو نیروی بزرگ رقیب بین آنها بی طرف باشد. بعداً حاکمان قاجار سعی کردند موازنه را بیشتر با دادن تا رد کردن درخواست های نیروهای رقیب نگه دارند. در دوران اواخر قرن نوزدهم انواع و اقسام امتیازات به بریتانیای کبیر و روسیه داده شد که برای تسلط اقتصادی و سیاسی بر ایران مسابقه گذاشته بودند.

دیپلماسی نیروی سوم: فکر بکار گرفتن نیروی سوم در مقابل بریتانیای کبیر و روسیه نسبتاً قدیمی بود، اما یکی از اولین اقدام ها برای اجرای آن بعد از انقلاب مشروطیت وقتی که مورگان شوستر استخدام شد بود. در اوایل 1920 این سیاست شکل روشنتری گرفت. ایالات متحده هنوز نیروی سوم "دور و بیعلاقه" مورد علاقه بود، و این بار مجلس دکتر میلوسویچ را استخدام کرد. بعداً رضاشاه آلمان را جایگزین ایالات متحده کرد و ندانسته باعث نفوذ آلمان در ایران شد. او احتمالاً اعتقاد داشت اتکا به آلمان برای مقابله با بریتانیا و روسیه لازم است. در پایان نتیجه معکوس آن نمایان شد. رضا شاه نتوانست تشخیص بدهد که سیاست نیروی سوم او را روسیه و بریتانیا تا وقتی تحمل میکنند که میدیدند منافع حیاتی آنها را تهدید نمیکند. البته اشغال روسیه توسط آلمان چنین خطری را تحمیل کرد.

بازی دادن یک نیروی رقیب بر علیه دیگری: این با دو تکنیک ذکر شده پیشین فرق میکند، این تکنیک برای مدت طولانی نمیتوانست بکار رود و تنها بطور پراکنده قابل اجرا بود. بدون شباهت به تکنیک موازنه و نیروی سوّم، سیاست سازان را متعهد به یک دکترین معین که راهنمایی عمل کرد سیاست خارجی باشد نمیکرد. بعضی وقت ها کشوری برای مدتی مورد علاقه بود؛ بعضی وقت ها دیگری. برای نمونه، برای اینکه بریتانیا وادار به رها کردن کاپیتالاسیون شود، رضاشاه مالیات گمرگی روسیه را کم کرد.

بتعویق انداختن: این یک تکنیک قدیمی بود و شکل های مختلفی میگرفت. یکی این بود که تصویب قرار داد امضاء شده به تعویق میافتاد یا نگهداشته میشد. در 1925، عهد نامه حق بریتانیای کبیر برای استفاده از آسمان ایران امضاء شد، اما تصویب آن به تاخیر افتاد تا بریتانیای کبیر در مورد کاپیتالاسیون تسلیم شد. عهدنامه 1921 با روسیه فوراً تصویب نشد برای اینکه به روسیه فشار وارد شود تا سربازانش را از خاک ایران بیرون ببرد، و پشتیبانیش را از جمهوری گیلان ترک کند، و تجارت شدیداً مورد نیاز را به سرعت از سر گیرد. در این دو مورد نتیجه مطلوب تولید شد. در پایان، اشتباه بزرگ رضا شاه در این بود که تکنیک به تاخیر انداختن را در جنگ دوّم جهانی بکار برد وقتی که منافع حیاتی نیروهای بزرگ در خطر بود. تاکتیک تاخیر کردن او در این زمان تا حدودی مسئول اشغال ایران توسط متفقین شد.

دیپلماسی چند جانبه: بعنوان یک کشور ضعیف، ایران به دیپلماسی چند جانبه بشدت در فاصله دوران دو جنگ منکی بود. وقتی که جامعه کشورها تشکیل شد ایران با آن موافقت و در آن شرکت کرد. برای مذاکره در باره رفتار با ایرانیان ساکن عراق در کمسیون دائمی اداری و گردهمایی اتحاد شرکت کرد. همچنین در مقابل شورای اتحاد ملت ها حاضر شد تا اختلاف خود را در باره شط العرب و مجادله نفت را با بریتانیای کبیر مطرح کند. علاوه بر اینکه ایران از اولین اعضا اتحاد بود، ایران هم چنین محدوده قضائی اجباری دادگاه دائمی جهانی را پذیرفت. منطقه گرائی: در نهایت، ایران باسیاست همسایه خوب خود که به تازگی برقرار شده بود هماهنگ دید که با همسایه های مسلمان خود به توافق های منطقه ای وارد شود. این اقدام یک جریان فرعی تلاش ایران بود که خود را از زیر اربابی روسیه شوروی و بریتانیا بیرون بیاورد. خصومت سنتی با همسایگان نیروی کشور را تحلیل برده و دخالت نیروهای بزرگ را امکان پذیر کرده بود. عهد نامه سعد آباد انرژی ایران را برای مبارزه برای استقلال ذخیره میکرد. این یک تکنیک جدید بود که برای دنبال کردن یک هدف قدیمی بکار گرفته شد.

از 1941 به بعد

بطور کلی روش های سنتی ادامه پیدا کرد. نتنها این در مورد نفوذ عوامل و نیروها در سیاست خارجی ایران درست است بلکه هم چنین با در نظر گرفتن ویژگی های اصلی سیاست خارجی و تکنیک های دیپلماسی. سیاست خارجی بعد از 1941 یک تحقیق جداگانه است، اما ملاحظات آزمایشی چندی بیانش در اینجا لازم است. مکان جغرافیائی ایران به تاثیر بیش از اندازه خود بر سیاست خارج در دوران بعد از 1941 ادامه داد. اما بطور قابل ملاحظه ای این نتیجه برخورد منافع نیروهای بزرگ و اخیراً ابرقدرت ها در ایران بود. حالا ایالات متحده جای بریتانیای کبیر را پر کرده بود. مجادله غرب و شرق همان مشکلاتی را برای سیاست سازان ایران درست کرد که در نتیجه رقابت های روسیه و انگلیس ایجاد میشد. در هر صورت دوقطبی شدن، یک انقلاب در تکنولوژی نظامی، و سرعت بیسابقه تغییرات در اقتصاد اجتماع و روانشناسی فرهنگی در دنیای توسعه یافته کم بعدهای جدیدی به دشواری قدیمی اضافه کرده بود. امروز، مانند گذشته، نیروهای خارجی نفوذ و تاثیر زیاده از حد بر سیاست خارجی ایران و همینطور در طبیعت، مقدار، و جهت توسعه یافتن داخلی وارد میکنند. گذشته همواره حاضر (گذشته مندی) هم به نفوذ خود به سیاست خارجی ایران ادامه میدهد. پادشاه حاکم اگرچه آرزومند نیست تا مرزهای باستانی ایران در خاورمیانه را دوباره تجدید کند، اما رویای رهبری منطقه ای او برانگیخته از گذشته است. نام شاهنشاه یا شاه شاهان بیش از یک عبارت غرورآور است، و دوران پادشاهی گذشته را یادآوری میکند.

نبودن همبستگی ملی به تهدید دستگاه سیاسی ایران ادامه میدهد و در نتیجه به سیاست خارجی صدمه میزند. کشور هنوز با قوم، زبان، استان، و اقتصاد اجتماع از هم جدا شده بود. آذربایجان و کردستان وجود استقلال ایران و سیاست خارجی آن را با یک مبارزه جوئی جدی روبرو کردند. شکست در بدست آوردن هم رائی سیاسی ، حکومت شاه رابسوی سیاست "ملی گرائی مثبت" کشید. شاه با اراده خود سیاست ساکت کردن و تائیدگرائی ملی را تحمیل میکند. و موضع غرب گرائی و اتحاد با غرب احتمالاً تبدیل به بی طرفی میشود، چنانچه شاه سرنگون شود و یا تنش غرب و شرق از بین برود.

بعد از 1941، نفت عامل قابل ملاحظه حتی بیشتر شده است. بحران نفت در 1944 و ادامه پیدا کردن مجادله با شرکت نفت ایران و انگلیس منجر به ملی شدن نفت در 1951 میشود که به خوبی دانسته است تا در اینجا تکرار

شود. کنسرسیوم میان ملتی، دادن امتیاز های جدید نفت، و کشف منابع تازه نفت در خاک ایران و خلیج فارس ارتباط اصلی تازه ای بین ایران و غرب تشکیل داد. در همان حال، استخراج نفت در آب های خلیج فارس ایران را وارد مجادله تازه ای با همسایه های عرب خود در آن سوی خلیج فارس کرد.

نقش مسلط شاه بعنوان سازنده سیاست خارجی ایران ادامه پیدا کرد. در اوایل دوران پس از جنگ و در هنگام بحران ملی کردن نفت بطور قابل ملاحظه ای نقش او بوسیله مجلس و چند نخست وزیر نیرومند ناچیز شد، اما این یک استثنا بود مانند اوایل دوران 1920. از 1954 سیاست خارجی ایران برای تمام هدفهای عملی سیاست خارجی شاه است.

شیعیگری به بازی کردن نقش خود در سیاست خارجی ایران ادامه داد. در دوران بحران ملی کردن نفت مخصوصاً این حقیقت داشت، و قتیکه کاشانی ملا و جبهه ملی باهم همکاری کردند. نفوذ ملاها در سیاست ملی کردن به هیچ معنی بی اهمیت نبود. همچنین اجرای این سیاست مصون از فناتیک شیعیگری نبود. آشکاراً، نفوذ ملیگرایی در سیاست خارجی ایران بیشتر از هر عامل دیگری بود. مشکل در این زمان این نبود که آیا ملی گرایی نقش مسلط بازی کرد یا نه، بلکه ملیگرایی کی مسلط بود. بعضی ملیگراها معتقدند که شاه ملی گرای حقیقی نیست برای اینکه مفهومی که آنها از منافع ملی داشتند با شاه فرق میکرد. در حال حاضر مفهوم ملیگرایی مثبت شاه بر سیاست خارجی ایران مسلط است.

جریان تداوم ویژگی های اصلی سیاست خارجی ایران همچنین قابل تشخیص است. استقلال زیربنای متداوم شکل این سیاست بود و ضریب محرک تمام تصمیمات سیاست خارجی ایران از 1941 بود. اینکه اشتباهاتی بخاطر روش های انتخابی برای رسیدن به این هدف شده است انعکاس اراده سیاست سازان برای پاسداری از استقلال ایران نیست.

رویای ایران باستان بعنوان یکی از ویژگی های سیاست خارجی ایران به هستی خود ادامه داد. آشکاراً، در این روزگار دیوانگی محض است چنانچه ایران برای پس گرفتن مرزهای باستانی خود متوسل به اسلحه شود. اما ادامه ادعای ارضی ایران به جزیره بحرین یاد آور شدت تمایلات به افسانه ایران باستان است.

سومین ویژگی اصلی سیاست خارجی ایران پیش از 1941 که تمایل به انتخاب هدف هائی ماورای توانائی های کشور بود، در دهه های اخیر مشاهده شده است. سیاست ملی کردن نفت دکتر مصدق نمونه ای را فراهم میکند.

هدف او که ملی کردن کامل بدون در نظر گرفتن توانائی های فنی و بازاریابی، ترتیبات جهانی منافع نفت، و اتحاد منافع بین بریتانیای کبیر و ایالات متحده در جنگ سرد بود، شاهکار و اقعگرا نبودن بود. بی توجه ای دکتر مصدق به رابطه بین امکانات و هدف در سیاست سالهای 1950 مانند هدف غیر واقع بینانه فتحعلی شاه برای پس گرفتن گرجستان از روسیه با یک ارتش کاملاً مایوس کننده در اولین سال های 1800 بود.

همچنین از 1941 تکنیک ها سنتی نیز بکار گرفته شد. تکنیک های نیروی سوّم و موازنه دو نمونه اصلی آن است. کناره گیری رضا شاه، آغاز تجدید علاقه ایران به ایالات متحده به عنوان نیروی سوّم در دوران جنگ دوّم جهانی بود، اما در حالیکه جنگ سرد توسعه یافت و دو قطب سیاسی بیشتر و بیشتر نمایان شدند، سیاست نیروی سوم کاربردش کمتر شد. مبارزه غرب و شرق در نظر سیاست سازان خارجی ایران مانند رقابت روسیه و انگلیس در قرن نوزدهم بود. بنابراین سیاست موازنه میرزا تقی خان بنظر میرسید جواب مشکلات دو قطب سیاسی سال های 1950 میباشد، و دکتر مصدق سیاست موازنه منفی را در پیش گرفت.

تاکتیک بازی دادن یک رقیب در مقابله رقیب دیگر برای پاسداری از استقلال ایران هم توسط ملی گراهای مثبت و منفی به درجات مختلف بکار گرفته شد. دکتر مصدق علاقمند بود تا روسیه و کمونیست های داخلی را بر ضد غرب در 1953 بکار برد تا حدی که امنیت ایران را به خطر میانداخت. محمد رضا شاه همین تاکتیک را در 1959 با وارد شدن به مذاکرات برای رسیدن به درک مشترک با روسیه شوروی که میتوانست موازنه با قرارداد اتحادی باشد که با ایالات متحده در نظر داشت امضاء کند. توافق نامه با ایالات متحده امضاء شد، اما گفتگو با شوروی شکست خورد و منجر به تلخی روابط دو کشور شد.

تکنیک به تعویق انداختن هم بکرات از 1941 بکار گرفته شد. بهترین نمونه این تکنیک امضاء یک توافق نامه نفت با سادچیکوف سفیر شوروی بود، و بعداً با بتعویق انداختن تسلیم آن به مجلس برای تصویب مسکو را کلافه کرد. سادچیکوف تاکتیک قوام را تبعیض بر علیه شوروی نامید. وقتیکه سرانجام قوام توافق نامه را به مجلس برد و رد شد، قوام پس از آن معنی واقعی مذاکرات نفت را آشکار کرد با جور مندی لایحه ای فوری که مذاکرات نفت با شوروی را مردود و بیجا اعلان میکرد.

در نهایت، ایران همچنین از تکنیک دیپلماسی گوناگون با کشورهای دیگر و همسایه ها بهره گرفت و آن را ادامه داد.

اولین پرونده در پیش شورای امنیت سازمان ملل پرونده ایران بود. همچنین در شورای امنیت در باره ملی شدن نفت نیز مذاکره شد و همینطور در دادگاه جهانی دادگستری با وجود اعتراض مکرر ایران به نداشتن صلاحیت حوزه قضائی آن و رد کردن بیانیه حمایت موقتی دادگاه. بعنوان یکی از اولین اعضای سازمان ملل، ایران به حمایت از سازمان ملل ادامه داد همانطور که از مجمع ملت ها حمایت میکرد.

ایران یکی از امضاء کننده گان اتحادیه بغداد و مبتکر اولیه اتحادیه سعد آباد بود. البته تفاوت این دو قابل ملاحظه است. اجازه داد شد تا پیشینه اتحاد بغداد به راه فراموشی برود، اما ترتیبات حاضر پیش از این نشانه های مفید بودن خود را نشان داده بود. در هر صورت مهمترین تفاوت بین این دو این است که عهد نامه سازمان مرکزی "سنتو" بیشتر از یک سازمان منطقه ای است. بریتانیای کبیر یک عضو متعهد کامل است و ایالات متحده به کمیته اقتصادی، ضد توطئه، و نظامی آن تعلق دارد.

احتمالاً خیلی از روش های سنتی در آینده نزدیک مانند دوران پس از انقلاب مشروطیت ادامه پیدا خواهد کرد. اما این روش ها بدرستی و فراوانی در دهه های آینده با سرعت بیشتر از نیم قرن گذشته تغییر خواهند کرد زیرا شتاب تغییرات از پیش نمایان شده است. اقدامات انقلابی 1960 بخصوص اصلاحات ارضی اجباراً با تمام کم بودهایش نیروهای جدیدی را تولید خواهد کرد و نیروهای نمایان شده را تقویت خواهد کرد، که پیش از اینکه زیاد طول بکشد نه تنها روابط سیاسی داخلی کهنه را تغییر میدهد بلکه همچنین ویژگی های سنتی سیاست خارجی و تکنیک های دیپلماسی را نیز تغییر خواهد داد.

در هر صورت در آینده مانند گذشته، برای تولید تغییرات در سیاست خارجی ایران، بدون شک، دگرگونی های وضعیت داخلی با ترتیبات خارجی در ارتباط خواهد بود. مهمترین جنبه این ترتیبات ممکن است در تغییر ویژگی روابط جهانی بطور کلی و مخصوصاً در روابط شرق و غرب باشد.